

آهنگسازان

سال ششم

شماره سوم



آهنگ يك مع

تحریر جوانان بهائی طهران

مقالات بتصویب لجنة ملی نشریات امیری میرسد

هرماه بهائی يك شماره منتشر میشود

وجه اشتراك سالیانه

برای طهران ۱۶۰ ریال

برای ولایات ۱۴۰ ریال

شماره سوم

شهرالمنور ۱۰۸

سال ششم

فهرست مند رجعات :

۴۲	صفحه	۱- لوح مبارك حضرت عبدالبهاء
۴۳	"	۲- مقام اعلى (۱)
۵۴	"	۳- شعر (انصاف)
۵۵	"	۴- بخاطر خدمت
۵۶	"	۵- وظیفه ما
۵۸	"	۶- شرح حال مرحوم دکتر یونس افروخته

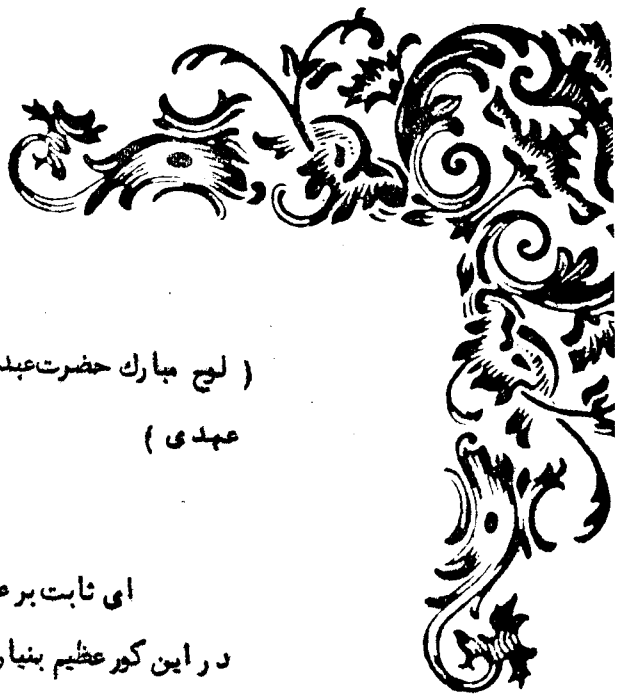
(۱) - نظر با اهمیت مقاله که دانشمند محترم جناب آقای دکتر حبیب مؤید با قلم شیرین و جالب خود مرقوم فرموده بودند هیئت تحریریه چنین تصمیم گرفت برای استفاده بیشتر خوانندگان تمام مقاله را در يك شماره منتشر نماید . امیدواریم این مطالب بدیعه مورد استفاده خوانندگان عزیز قرار گیرد . شرح نکسها = روی جلد = انجمن شور روحانی ملی بهائیان ایران در سال ۱۰۸ بدیعه متن - (جشن جوانان بهائی آلمان) اشتوتگارت) در سال یکصد و هشت بدیعه ۲- جشن جوانان بهائی شهرضا در سال ۱۰۸ بدیعه

شماره مسلسل ۹۸

خرداد ۱۳۳۰

آدرس مکاتبات - طهران شرکت سهامی نونهالان - ایرج متحدين

مراجعات " حظيرة القدس ملی - دفتر مجله آهنگ بدیعه



(لوح مبارك حضرت عبد البهاء خطاب به محمد حسين بيك بشرويه در باره اهميت كتاب
عهدي)

حوالابھسی

ای ثابت بر عهد و میثاق جمال مبارك روحی لاجبائه الثابتین الراسخین فدا!
در این کور عظیم بنیان امر را چون سد ذوالقرنین از زیر حدید نهاد و اساس دین الله
را بر بنیان مرصوص گذاشت یا جوج شبهاست و ماجوج اشارات بوجه من الوجوه رخنه و نفوذ
نتواند و حصن حصین امر محفوظ و مصون ماند سی سال ذکر عهد و میثاق فرمود و کلمه
پیمان و ایمان از قلم مبارك و فم مطهر مرقوم و مفوظ نمود تا آنکه لوح مقدس محفوظ مصون
باسم کتاب عهده چون رقی منشور و کتاب مسطور و لوح محفوظ ظاهر و مشهود شد جمیع
نفوس که منتظر اعلاء کلمه خلاف و نشر نجات شبهاست بودند خائب و خاسر گشتند و عهد
الهی چون افتاب نورانی شرق و غرب را روشن و منور نمود بقسمی که جمیع ملوک ارض کتاب
عهد الہی را گرفته بخوانه خویش محفوظ نمودند و هیت این میثاق عظیم الہی جمیع افاق
را مسخر نمود و روایت نیست که تکذیب راوی شود بخط کاتب نیست که محل شبهه قوی
گردد و عدم اطمینان حاصل شود بلکه بانتر قلم اعلی است با وجود این بیخردانی چند
بانواع حیلہ و خداع میخواهند رخنه کنند و اختلافی اندازند و بنیان امر الہی را بکلی
بر اندازند فباطل ما هم یظنون



مقام اعلیٰ

بپائید دست یگدیگر را گرفته بگسوه خدا بسروم

(دگر حبیب مسوئید) ()

بعد از شهادت کبری (۲۸ شعبان ۱۲۶۶ - ۱۸۵۰) در میدان سرپازخانه در شهر تبریز که مرکز ایالت آذربایجان است جسد مشبک مبارک مهدی منتظر قائم موعود خلیفه الله الاعظم باب الله المعظم مبشر من یظهرها حضرت اعلیٰ نقطه اولی (ویک نفر از اصحاب خاص جناب میرزا محمد علی زنوزی معروف بانیس) در کنار خندقی در خارج شهر تبریز انداخته شد که شبانه بوسیله یکی از علاقه مندان موسوم بحاجی سلیمان خان محرمانه رسیده در صندوقی مخفی داشته در کارخانه حریرافسی احمد اف میلانی بودیعت گذارده تا بامر حضرت بهاء الله بطهران انتقال داده و بعد در امامزاده حسن موقتاً باما گذارده شد چون بیم خطر میرفت بمنزل حاجی سلیمان خان بعد هم در امامزاده معصوم (۱۲۸۴) مکتوم گردید - هنوز اعدای امر در عدد تفتیش بودند تا جسد مبارک را محو و نابود کنند که حضرت بهاء الله از ادرنه بجناب حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی معروف بحاجی آخوند و ماقبل ایادی باتفاق جمال بروجرودی دستور فرمودند که بدون اطلاع دیگری جسد مبارک را بمحل امنتری انتقال دهند لهذا در راه چشمه علی نزدیک ابن بابویه در مسجد ماشاء الله در دیواری بودیعت گذاشتند و این -

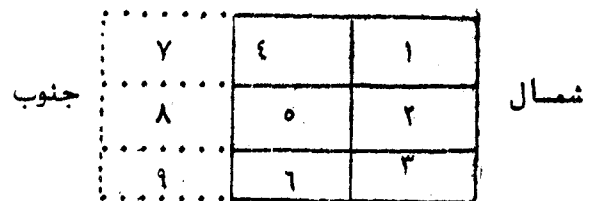
جریان در خلال ۱۸۶۷ میلادی بوقوع پیوست چندی مخالفین امر در عدد کشف قضیه برآمدند در جستجو بودند و بیم خطر میرفت مجدداً بطور طهرانه و مخفیانه بمنزل میرزا حسن وزیر که داماد حاجی میرزا سید علی تفرشی و ملقب بمجد الاشراف بود بودیعت گذارده شد با همه احتیاطها باز بعضی از احباب از محل عرشه مطلع شدند و بیم اشتهار میرفت بدستور موکد حضرت بهاء الله بار دیگر بماموریت حاجی شاه محمد منشادی ملقب بامین البیان بامامزاده زید منتقل گردید که خود این نقل و انتقالها هر یک داستانی جداگانه دارد و در این مختصر ننگین خلاصه نقل و انتقال توأم با وحشت و اضطراب ادامه داشت تا آنکه سرگونی اخیر حضرت بهاء الله بآرانسی مقدسه واقع شد صبحی روشن کنستی نسواوی لنگر به بندر حیفانداخت (۱۲ جمادی الاولی ۱۲۸۵ - ۱۸۶۸) مازر عمر افندی با عده سرایان - مسلح خود دستورییاده شدن حضرت بهاء الله وهفتاد تن از همراهان را داد یک نصف روز حضرت بهاء الله در حیفان تشریف داشتند چون بشهر حیفان نزول اجلائی فرمودند مواعید انبیای قبل تحقیق یافت و مقدمه استقرار عرش در جبل کرمل قراحم شد - مقارن ظهر همان روز -

کشتی کوچکی آمده مامورین دولت عثمانی اسراراً بکشتی سوار
وبعکاکه آخرین وچم ارمین منقای حضرت بهاء الله وموسوم
به (سجن اعظم) است رهسپار نمودند (۲ ج ۱۲۸۵) -

۲۱ آگست ۱۸۶۸

عروش مظهر حضرت اعلی لاینقطع بپتزار واز تخیر محلی بمحل
دیگر گرفتار بود وچندین مرتبه بمنازل مومنین انتقال داده
شد واز دستبرد اهل کین مصون ماند تا آنکه در ایام حضر
ت عبدالبهاء میرزا اسدالله اصفهانی با دستور و نقشه قبلی
حضرت بهاء الله که حضرت عبدالبهاء هم اورا تأیید
فرمودند - سد مبارک را از نام ران باصفهان واز آنجا بسا
مکاری از راه کرمانشاه و بغداد و شام و بیروت از راه خشکی
واز آنجا با کشتی بمقصد ومقصد رسانند ۱۱ رمضان ۱۳۱۶
هجری قمری مطابق ۳۱ ژانویه ۱۸۶۹

مختصر از فصل آنکه پس از پنجاه سال قمری یعنی یکدوره
اضطراب ودریدری در ژانویه ۱۸۶۹ میلادی - سد مبارک -
حضرت اعلی سالما آمانا بدست قدرت یکتا عنین خدا حضرت
عبدالبهاء رسید چون قبلاً زمینی را که حضرت بهاء الله
تعمین فرموده بودند حضرت عبدالبهاء خریداری نمودند
وشرایطی بسیار محکم و سردابی بجهت استقرار عرش اعلی
ویک آبنبار بزرگ در مقام اعلی بشکل زیر ساختند وبنام
اشخار مفصله لاسامی ذیل تسمیه فرمودند



آب انبار با اسم حضرت افغان سدره مبارکه - جناب آقا میرزا
باقر باب اول طرف شرقی باب با یعنی باسم جناب آقا
بالا بابثانی طرف شرقی باب کریم یعنی باسم جناب
استاد عبدالکریم باب شمالی باب اشرف یعنی بنام جناب
اقا علی اشرف بادکوبه بی باب اول غربی باب فضل یعنی
حضرت بنام ابی الفضائل باب ثانی غربی باب امین یعنی بنام -
جناب حاجی ابوالحسن امین
مشکلات عمارت مقام اعلی :

پوشیده نماید که مشکلات ساختمان مقام اعلی فزون از احصا
وقیاس بود ناقصین برکین هر روز يك دسیسه بی بکار -
میردند وهر آن يك مشکلی فراهم مینمودند همچنانکه
عروش مظهر بی امان وی ترار بود زمین مقام اعلی هم
شالی از مصائب و مشکلات نبود مثلاً قائم مقام حیفادرنها
عداوت وکین بود بمامور طاہو (یعنی ثبت اسناد واملان)
دستور داد که این بنیان که در جنوب حیفادر کوه کرمل
است " مجهول است و هذا الف نظام " و چون دور از شهر
است بموجب نظامنامه باید بامر سلطان ساخته شود نمنا
تقریری نداشت که ^{محدود} سیاسی در بین است متصرف
عکا که شخص محبی بود امین افندی جراح ورئیس بلدیسه
عکا وصالح افندی مهندس و یکی دیگر از اعضاء حکومتی
را تعیین نمود که بمحل بروند و تفتیش کنند و راپرت بدهند
پس از تحقیقات لازمه نوشته بودند که شرعاً اذاتی است
و جبیل کرمل هم محصور باین عمارت نیست زیرا بالای کوه -
کلیسائی بسیار عظیمی موجود و المانیها عمارات و بنا یاتسی
دارند و هیچ محذور سیاسی ندارد این راپرت را بمصرف

دادند و متصرف بجهت قائم مقام حیفاً فرستاد قائم مقام رو کرد و گفت باید راه را از بابین (اسلامبول) سؤال کنند آنوقت جوابشانی میدهم حضرات بابین نوشتند که عبدالبهاء میخواهد از برای باب مقامی بسازد از بابین تعقیب شد و مسئله اهمیت پیدا کرد

حضرت عبدالبهاء میفرمودند :

بعد از چندی شروع کردیم و درست کردیم ولی از برای مقام اعلی راه نداشتیم راه بسیار بدی بود که مورد استفاده نبود راه دیگری خوب استیم باز کنیم هر چه تلاش کردیم صاحب زمین موافقت نمیکرد و دشمنان - لاینقطع تحریک میگرداند بعد از دو ماه دوندگی قبول کرد فرداچی که بیشتر المانیها بود گفته بود اینها باید برای کار خیلی یول بدهند تو قول و قرار را بهم بسزن بالاخره مجبور میشوند رضایت ترا عملی بیاورند دو سه ماهی تلاش کردم خیلی مشکل بود بالاخره قبول کردند و اولی نکشید بشیمانشر کردند ایراد گرفت درختها را میخواهم گفتم بسیار خوب درختها هم برای تو باز هم معامله را بهم زد گفتم باید سیم بکشید که از زمینهایم در زنده نشود گفتم تو راضی شو دیوار میکشیم با رنگت قبول نمیکنم مگر یک واسطه معتبری در بین باشد خلاصه راضی شد به صادق پاشا و قول داد در منزل صادق پاشا ملاقات شود از موعد مقرر گذشت تمامد هوا بسد و بارانی بود خود صادق پاشا عقبش رفت و لباسهایش تر و گلی شده بود در منزلش گفته بودند فلانی نیست بیرون رفته است صادق پاشا برگشت من بی نهایت

محزون شدم نخواهیدم جای نخوردم غذا نخوردم با کسی ملاقات نکردم دعای حضرت اعلی را خواندم قریب صبح خوابیدم وقتی بیدار شدم استاد محمد علی گفت ترجمان قنصل آلمان با برادر زاده قنصل منتظر شما است برادر زن قنصل سیقلی گفت که زمینی هست مال یک زن آلمانی هر قدر از این زمین بخواهید حاضر است بفروشد انقدر که محزون بودم همانقدر مسرور شدم رفتیم در مخزن - (محضر) دیدم بخط و امضای قنصل تو (قونسول) اوراق بیع پسندون شروط حاضر است بسیقلی گفتم از شما هم باید بخرم گفت چرا ؟ ما برای خدمت شما آمدیم نه از برای طمع و جلب منفعت ما آمدیم رفع مشکلات کنیم چون شنیدیم مشکلاتی داشتید آمدیم سهم خود خدمتی بکنیم گفتم بروید دیواری بسازید و راهی باز کنید هر قدر مصروف نمودید میدهم رفتند و ساختند بعد رغما عن سلطان عبدالحمید مقام را ساختیم از بیئسی عندوق مرمر که اسم اعظم را با آب طلا نوشتند رسید بعد مفتشین آمدند گفتند که کعبه و مکه تازه در مقابل ما ساخته اند کجا است ناصرالدین شاه بیاید و ببینند که از شورش جسد مبارک پنجاه سال قبری یا زمینی نداشت !!

حضرت عبدالبهاء با حبابی رنگون دستور فرمودند کسه عندوقی از مرمر شفاف ساخته حمل حیفاً گردانیدند صندوق بسیار وزین و قطور و ظریف بود و تمامش با آیات الهی و اسم اعظم حجاری شده و نیز عندوق دیگری از چوب صندل و اینوس بجهت استقرار عرش اعلی تهیه

نموده بحیفا فرستادند چون در آن موقع جا ده هانا صاف و وسایل حمل و نقل خالی از اشکال نبود لذا عده زیادی از اعراب با چوب و طناب صند و قرا از اسکله تا کوه کرمل کشان کشان میبردند در آنوقت دسته جمعی میخواندند "یا ابوالعباس انت امام الناس" تا آنکه صند و قرا بحمل مذکور رسانند پوشیده نماند که این موفقیت بزرگ یعنی حفظ عرش مظهر و ساختن مقام اعلی دشمنان بر کیس و ناقضین بی دین را فوق العاده بدست ویا انداخت غوغائی بر پا کردند و مورث شیخان عموم شدند لاینقطع اوراق شبها و لواایح مفتريات بیابغالی (۱) فرستاده میشد و تحریکات بی دریوی و تخدیش از همان ادامه داشت بطوری درباریان سلطان عبدالحمید را مشوش و مضطرب نموده بودند که يك هیئت تفتیشیه مخصوصی به عکا آمد واقعا طوفان عظیمی بر پا شد و تفتیشات شدید بر حضرت عبدالبهاء وارد شد و بطوری سخت گیری نمود و عرصه را تنگ کردند که حضرت عبدالبهاء اکثر از احبای مجاورین و طائفین حول را از اراضی مقدسه فرستادند و خود به تنهایی آماده حرنوع بلا و هدف تیر اعدا شدند و یکعده انگشت شمار آنها از احبای پیر و علیل در عکا باقی ماندند و خود این عمل مایه استغراب شده تعجب میکردند کسیکه میخراند بجنگ عده انصار خود را زیاد میکند ولی چگونه است که عباس انندی کسی را در اطراف خود جمع نکرده و بلکه متفرق نموده است حضرت پاشا و با قدرت و غرور فوق العاده وارد عکا شدند و یکسری بیضاون که یکی از مخالفین امر و دشمنانیه و رفیق شفیق میرزا

محمد علی بود در حوا روضه مبارکه و قصر بهجی مسکن نمودند ناقضین دست آویزی یافته آنچه در قدرت داشتند بکار بردند که حضرت عبدالبهاء را محو و نابود کنند لاینقطع فکر حضرترا مشوب مینمودند و لواایح سر تا پسا از مفتريات میدادند که حضرت عبدالبهاء قصد تا سیس سلطنت دارد با اروپا و امریکا مکاتبه و ارتباط دارد لاینقطع از انب رفت و آمد دارند قلعه و استحکامات در کوه کرمل بنا شده عشایر عرب را بوسیله شیخ محمود و میرزا دکرالله (پسر مرحوم میرزا محمد قلی) همدست کرده چند سنجاق یعنی ایالت از اراضی را تصاحب نموده - فعنا قطعه خوش خدلی هم "یا بهاء الابهی" میرزا محمد علی ناقض نوشته تحمیمه نمودند که این هم پرچم سلطنتی است علم یا بهاء الابهی این است در ضمن یکی از تالیم ای رسمی هم اینطور و نمود کرده بودند که - عباس افندی این خیالات را در سر دارد و در وقت گرفتاریمائی پیدا شده ما هم سهیم و شریک بوده ایم حالا ما قبلا ادالاع میدهیم که عباس افندی خیال سلطنت دارد و استحکامات میسازد و انهم پرچم را است ما محذر اطلاع ویم - از جان خود میگوئیم که اگر دولت اقدامات شدیدی نمود ما در کنار با نسیم الی اخر اقولهم الکذبه چون حضرات مفتشین در واقع و نفس الامر در منزل ناقضین وارد شده بودند حضرت عبدالبهاء اعتنائی نفرمودند - حتی دیدن هم که يك ادا ب معمول و مرسومی است -

(۱) - در بار سلاطین آل عثمان

نکردند که اینهم مزید بر علت و موجب بغض شدید گردید هر چه حضرات در سر و عن پیغام میدادند و گله میکردند که چرا بدیدن تشریف نمیآورند حضرت عبدالبهاء تمکین ننموده میفرمودند که چون از بسرای تحقیق در اطراف زندگی و کارهای من آمده اند شاید بخواهند مطلب حق و درستی را راپرت بدهند شاید آمدن من خلاف باشد و اعدای من نسبتها را بدهند و سوء تعبیر نمایند لذا صلاح نیست بیایم ایشان بکسار خود مشغول باشند و اگر از برای تفتیش کارهای من نیامده بودند اول کسیکه ملاقات مینمود و پذیرائی میکرد من بودم این پیغام مبارک غیض و غضب حضرات را در و چندان نموده و آتش بغض و کین را در اندرونشان شعله ورنمود حضرات گفته بودند که اگر سلطان عبدالحمید سؤال کند که قیافه عباس افندی چه شکل است ما چه جواب بدیم عارف بیک رئیس حیثت بکمال شدت گفته بود بزودی والی بیروت شده بر میگردد و عباس افندی را در و شقه نموده بدر و دروازه عکسا میاویزم مرقد بھاء الله و ساختمان کرمل را هم با خاک یکسان میکنم و قتیکه راوی این پیغام یعنی این مزده را بمیرزا محمد علی ناقض در مخازه جواد قزوینی میبرد بقدری میرزا محمد علی مسرور میشود که دستور میدهند لیمونات با بیخ میآورند بیک نوبت هم اکتفا ننموده در دو نوبت دستور لیمونات با بیخ میدهند خلاصه روز بروز بر تخسبیقات افزوده میشد و از هر طرف حمله میشد چنانچه هنگامیکه پاشا و اش مشغول تنظیم لوایح و جمع نمودن معترفات بودند از طرف (حوت)

نایب والی بیروت بمتصرف عکا دستور میرسد که (عباس بهائی) را استندلاق نمایند انهم از یکطرف بنای تعمیر وادیت را بمراتب شدیدتر از پاشاوات میگذارد

حضرت عبدالبهاء در جلسه شب و شنبه ۱۱ جانپوری ۱۹۱۵ در منزل شیخ صالح ورزی در قریه ابوسنا بمناسبت اینکه (حوت) حضرتشان را عباس بهائی خطاب و بخيال خود شرتوهین کرده بود میفرمودند من بمتصرف عکا گفتم از حوت خیلی ممنونم که اسم حقیقی مرا برده چه که مرا در زمره انبیا گذارده ایا هیچ کس تا بحال شنیده است بگویند موسی بیک عیسی اقا یا محمد افندی ؟ ابدایا بلکه هر وقت بخواهند خیلی احترام بگذارند میگویند موسی بن عمران عیسی بن مریم محمد بن عبدالله لذا من از فلانی بسیار ممنونم که مرا باسم خود نامیده و لاغیر باوی حضرت باب را در تبریز شهید کردند و سینه مبارکش را هدف دسزار گلوله کردند و حضرت بھاء الله را زنجیر بر گردن گذاشتند حال من که خود را بهائسی و بنده آنها میدانم از این مسائل بلرزم ؟

خلاصه حضرات پاشاوات قلبی آکنده از غیض و غضب اوراقی تنظیم نموده قطعه یا بھاء الابهی هم ضمیمه کرده عازم استانه (۱) (اسلامبول) شدند و منتظر فرصت بودند که وقت مناسبی پیدا کنند تا اوراق و لوایح را تقدیم باد شاه عثمانیان عبدالحمید ثانی بکنند حضرت عبدالبهاء میفرمودند در این ایام انقلاب اعدای ما مسرور بودند

(۱) - استانه یعنی باغعلی اسلامبول

ولی ما توکل بخدا می‌کردیم اما من مدافعه کردم چه که اوراق را از اسلابول نزد من فرستادند نوشتم حضرات چه ارتهمت بمن زده اند اولاً آنکه تاسیس سلطنت کرده ام از این مسئله حضرات را شکر میکنم چه که مدح کرده اند و مرا ستوده اند شخص محبوس غریب الدینار بدون مجرور و ظمیر وحید و فرید محارود - میع اهل عالم مغضوب و مبغوض من علی الارض حتی اگر کسی او را مدح کند میگویند قزلباش پس اگر چنین شخصی تاسیس سلطنت نماید خیلی بزرگوار است مقتدر است با عظمت است لعلاً حضرات مرا مدح کرده اند ذم ننموده اند پس من نهایت امتنان را از آنها دارم نانیانکه گفته اند من علم ببین (۲) تشکیل داده ام و در عکا گردانیده ام بعد در جمیع قرا بر از ان بواسطه شیخ محمود بیا دینا المعرب فرستاده ام و اعراب را دعوت کرده ام و این علم را ما مورین ندیدند لاسم یروه اهالی لم یروه الجواسیس کالجراد المنتشره ولا رشید یا شا ولم یدالغ احد اعلى هذا لانه دلیل القدره لشخص المسجون نزل جوق الملائکه من السماء و اخذوا خفته من التراب و عیت الابصار پس اینهم معجزه فی است انکار نکردنی و دلیل قدرت من پس حضرات مرا مدح کرده اند و من از آنها تشکر میکنم ثالثاً گفته اند من قلعه بنا کرده ام با زاینهم دلیل قدرت من است که حضرات مرا ستوده اند و از آنها تشکر میکنم رابعاً آنکه سه چهار سنجاق را گرفته ام باز اینهم سبب اعتبار من است ولی میگویم شخصی را تلغرافی معین کنید بد و هزار لیره میفروشم و همین لایحه سند باشد الی اخری بانه الاحلی

حضرات مفتشین برای رسیدن بمقصود **لوا** وقت بهتره؟ ندیدند و آن وقتی بود که برای ادای صلوة جمعه سلطناً عبدالحمید بمسجد جامع میرفت توپ خدا صدا کرد یکی از احرار زن ترك بمی پرتاب نمود و دست نفر کشته و - جمعی زخمی شدند عبدالحمید هم در نهایت شدت و حد بود حضرات مفتشین لوایح را تقدیم کردند و وقتی که عبد الحمید اوراق را میبیند میگوید (وقتنده اجرا اید یورم) حالا کارهای مهمتری در پیش راست حالا موقع این کارها نیست بروید مسببین توطئه را پیدا کنید باری طولی نکشید قشون نیازی بیک وانور بیک وارد عاصمه گردید و اسلابول را اشغال کردند حکومت نظامی شد عبدالحمید معزول و مسجون گردید عارف بیک مذکور در فوق موقعیکه از کرب (پل) عبور میکرد قراول اخطار نظامی کرد سه مرتبه - گفت (داور) یعنی بایست چون اعتنا نکرد با گلوله نقره زینش کرد (لوا) با چادر زنانه ترار نمود و متواری گشت (فریق) بمرض تیغوشید در گذشت (میرالای ادهم بیک شامی) (۲) در بدر و اواره گردید و در اسکندریه مصر نوکرش جامه دان و اشیای قیمتی را برداشته فرار کرد حتی برای قوت لایموت و خرج بیکروزه هم معطل و مضطرب مانده پریشان و سرگردان بالاخره پسران پسران بمغازه

(۱) - در اسلابول از عارف بیک با درخواست نمود و بود گفته بودند عارف بیک علم مسبین هانی ؟ یعنی این علم مسبین کجاست ؟

(۲) - لوا " قریق " میرالای " درجات عسگره است که

حاجی میرزا حسن - راسانی رفته نزد جناب حاج سید یحیی برادر حرم مبارک استمداد میکند و القاسم و در - خواست مساعدت مالی مینماید و میگوید من ادم بیک شامی هستم که با هیئت تفتیشیه بعکا ادم حقا که من آنچه لازمه مخالفت بود کردم و ذره فی فروگذاز نکردم حال من باین روز که میبینید افتاده ام نوکرم آنچه داشته ام برده است معطل و مضطر مانده ام هر چه فکر کردم عظم بجائی نرسید گفتم میروم نزد حضرات - (یعنی بهائیان) و قضا یا را مطرح میکنم اینک نزد شما ادم حالا خودتان و همقتان فقط پول یک بلیط راه آهن و خرجی یکروزه بمن بدید تا خود را بقاهره برسانم جناب حاجی سید یحیی سی غروش مصری باو میدهد و شرح حال را بحضور عبدالبها' عرض میکنید حضرت عبدالبها' تلگرافا فاده لیره حواله فرمودند که باو بدهند و بطور مزاح " از بی انصافی " حاجی سید یحیی تعجب میکردند که این ادم بیک شبها نخوایید زحماتی کشیده کتابهایی از مفتريات پر کرده حالا پاداش زحمات تفرسی غروش است ؟ ای بی انصاف حاجی سید یحیی خیلی کم بوده خیلی کم داده فی لابد امن ده لیبره تلگرافی فرستادم که اقلاجبران شود الی اخر بیانسه الاحلی .

خلاصه در سال ۱۹۰۸ عبدالحمید معزول و در قیاسد افتاد و حضرت عبدالبها' ازاد گردید " خلاصه عظمی "

اعضای هیئت تفتیشیه دارا بودند .

بذلت بی منتها مبتلا گردید و یوسف بها علی رضم اخوان بی وفا مستخلص شد و عزیز مصراز قمرچاه برآمد باج ماه رسید جسد مظهر نقطه اولی در جعبه صندل و آبنوس و در تابوت مرمر و بدست حضرت عبدالبها' در روز نوروز ۱۹۰۹ با حضور جمعی از احباب' یکی شرقی و یکی غربی یکی جنوبی و یکی شمالی در سرداب مقام اعلی و آرامگاه ابدی استقرار یافت زیارتگاه اهل بها' و مطاف ملأ اعلی شد و در همانروز بکانونشن بهائیان امریکا تلگرافا مزده داده شد و امر اکید از مقام اعلی صادر شد که بیمن و میمنت چنین روز مبارکی زمینی در کار بحیره میشیگان خریداری نمائید که بنای مشرق الاذکار آتیه گردد .

پوشیده نماند که در ایام حضرت عبدالبها' همان شش اطاقی اولی ساخته شده بود و اغلب بزیرات تشریف میاوردند دستور گلکاری و باغچه بندی با تارحمت الله خادم نجف آبادی میدادند اثرا پیاده از بیت مبارک تا مقام اعلی تشریف میبردند و اگر در راه خستگی عارض میشد یا آنکه ملاحظه خستگی همراهانرا میفرمودند در راه چند دقیقه بروی سنگها نشسته و راه را بمراحل تقسیم میکردند مثلا یک ثلث راه که در التزام رکاب مبارک بودیم میفرمودند اینجا مرحله اولی است باید قدری نشست ما هم بامر مبارک بی نشستیم بیاناتی میفرمودند بازقیام فرموده مجددا میرفتیم تا بمرحله ثانیه رسیدیم جلوس میفرمودند بما هم امر جلوس میفرمودند و بیاناتی میفرمودند و مرحله ثالثه مسافرخانه مقام اعلی بود که

در اینجا استراحت فرموده و صرف چای و تلاوت مناجات
میشد و احیاً ^{بعد} وضو گرفته در التزام خدمت بزیارت مقام
اعلی میرفتند .

و اما بیانات مبارک در راه اغلب شرح مصائب و صدمات
و شهادت حضرت اعلی و کیفیت شهادت شهدا در
سبیل جمال ابهی بود که باید این جانباریها بشو
تا ندای امرالله بشرق و غرب عالم برسد همچنین
همواره از منظر و مناخ و هوا و صفای کوه کرمل مخصوصاً
مقام اعلی صحبت میفرمودند که هیچ نقطه ای از دنیا
باین روحانیت و صفا نیست این کوه مقدس است انبیا
بنی اسرائیل شبها ^{را} برآز و نیاز و تضرع و مناجات میگذران
ندند
هر قدم موطنی اقدام انبیا است و هر نقطه اش مسکن
و ما وای اولیا بشارت عدیده داده شده و همه وعده
عزت ظاهری و افتخار این اراضی را داده اند امروز
ننگرید عنقریب قوم یهود با اراضی مقدسه مراجعت میکند
و عزت قدیمه جلوه گر میشود بحسب ظاهر ظاهر بارض
مقدس رجوع نموده عزیز میشود بطوری عزیز میشود که
محبوط اودا و محسود اعدا میگردند این امر و اراده
الهیست و هیچ چیزی مانع آن نمیشود سلطنت داودی
و حشمت سلیمان جلوه گر میشود این اراضی همیشه
عالم میشود مرکز صنایع و علوم میشود حیفا مرکز تجاری و
صناعی و ادبی میگردند عکا و حیفا وصل میشوند حاجی
سید جواد یزدی سؤال نمود آیا برق (کهربا) و
راه آهن (سکه جدید) هم دایر میشود فرمود نسد
لاشک سکه جدید و برق هم میاورند تمام این اراضی

بایر را آباد و دایر میکنند عمارات چندین طبقه ساخته
میشود مقام اعلی بهترین وضعی و مصلحتترین طرز ساخته
میشود تمام باغچه بندی شده با گلهای رنگارنگ مطرز
میگردد طبقه بندی شده نه طبقه از مقام اعلی با دامنه
کوه و نه طبقه از مقام اعلی تا قله کوه میشود از کنار دریا
تا قله کوه بزیاترین وضعی خیابان بندی و باغچه بندی
میگردد زائرین که با کشتی میآیند از دور قبه مقام اعلی
را زیارت میکنند سلاطین ارض سر برهنه و ملکه های جهان
از جلو خیابان مقام اعلی با دسته های گل سجده کنان
بزیارت میآیند زانوزده بخاک میافتند و تا چهار نثار
مقام اعلی میکنند الی آخر بیان الاحلی استخراج و نقل
از دفتر خاطرات مورخه (۱۶۱۵)

خلاصه حضرت عبدالبها گاهی هم سوار الاغ شده و گاهی
با کروسه اقا اسفندیار بزیارت مقام اعلی تشریف میبردند
این کروسه که الی الان موجود است يك دليلجان برسع
مربع مستطیلی است که ظرفیت ۸-۱۰ نفر مسافر داشت
و با يك جفت اسب عربی چهار رانده میشد اسفندیار هم
مهتر و هم راننده بود اسفندیار و دو نفر دیگر از خدام
مناجق بیت مبارک یکی موسوم به بشیرود یگری خسرواز -
صفحات هند و چین برای خدمت آمده و مدت عمر خوششرا
وقف خدمت استان مقدس کردند جلو کروسه و رو بروی
مسافری این شعر بخط جناب مشکین قلم نوشته شده بود
بنده عبدالبها اسفندیارم از عطا و رحمتش امیدوارم
باری حضرت عبدالبها که بمقام اعلی تشریف میاورند -
مقدمتا در مسافر خانه کرمل که یادگار و تقدیمی جناب

میرزا جعفر رحمانی است که اصلاً از اهل جهرم فارس بودند و در حوقند و عشق آباد ترکمنستان بتجارت مشغول و موفق بساختن مسافرخانه گردید همه روزه یکد و ساعت قبل از طلوع آفتاب بمقام اعلی مشرف میشد مدتی بسراز و نیاز و گریه و مناجات میگردد بعد که نزدیک طلوع آفتاب میشد بمسافرخانه مراجعت نمود همه را از خواب بیدار مینمود و مدتی بشوخی و خنده میرداخت و همه را سرگرم و شاداب مینمود و حضرت عبدالبهائم دستور فرمودند روی سر در مسافرخانه این عبارت بر روی سنگ سفیدی کنسید و نصب نمایند :

این مسافرخانه روحانی است و بانی میرزا جعفر رحمانی حضرت عبدالبهائم که بمقام اعلی تشریف میاوردند اول در مسافرخانه رحمانی مختصری استراحت فرموده صرف چای میشد بعد توجه بمقام اعلی میفرمودند حضرت عبدالبهائم از جلو واحد با از عقب آهسته آهسته دستها بسینه با یک الت خضوع و انکساری وارد بقعه مبارکه میشدند کفشها را کنده جلودر ورودی گلاب تمصریا عطار گل بغرد فرود میدادند بعد از آن يك باستان مقدس سجده میکردند بعد از آنکه همگی سرخارا بعقبه مقدسه گذاشته بمعامیایستادند و حضرت عبدالبهائم زیارتنامه " الفناء الذی - ظهر من نفسك الاعلی " میخواندند پس از ختم زیارت مجدداً سر سجده باستان قدس گذارده آهسته آرام بسیسگی رو بعقب میرفتند تا از در خارج میشدند کفشها را بپا کرده مرخص میشدند .

در دوره حیات عنصری حضرت عبدالبهائم این بود وضع مقام

اعلی و ترتیب تشریف و زیارت در عقبه علیا و چون صعود واقف شد ترتیب حضرت عبدالبهائم هم در یکی از این اوقاتها قرار گرفت یعنی اوقات وسط رویشمال که رو بروی دریا و روضه مبارکه است .

در سنوات اخیر یعنی پس از مراجعت از مصر و اروپا و امریکا حضرت عبدالبهائم اغلب بیاناتی میفرمودند که حکایت از صعود مبارک مینمود و بوی فرائی میداد میفرمودند شما نظر بعداً نکند زیرا تمام عمر من در خطر عظیم بوده است خطر هم نباشد این چشم عنصری لابد از افتراق است هر وقت باشد شما را وداع میدم و آرزوی جوار رحمت گیری میکنم شما آنچه که شایسته استان جمال الهی است عمل کنید بانچه مقتضی و نا است عمل ننمائید عنایات او را فراموش نکنید الخاف و مواهب او را فراموش نکنید نصایح و وصایای او را فراموش نکنید احبای الهی نباید نظرشان بمن باشد این امر عظیم است امر جمال مبارک است هزار نفس مثل من بپایند و سرود - باشد یا نباشد یکسان است اهمیت در امر مبارک است احبای الهی باید ثابت و ثابت و راسخ باشند معلوم است که من همیشه در خطر بوده و هستم و گذشته از خطر من گسسه همیشه در این عالم نیستم یکروز میاید که آرزوی جسموار رحمت گیری میکنم احبای الهی باید در نهایت استقامت باشند ایداد و نظرانها فرتی ننماید تزلزلی حاصل نشود بلکه روز بروز نباتشان مقاومشان و استقامتشان بیشتر شود - الی اخر بیانہ الاحلی :

پوشیده نماند که سه اطاق بخار ف نوب (طبع نقشه صفحه بعد) در دوره حضرت ولی امرالله ارواحنا فدای اضافه شد

روز یکشنبه کربلا

روز یکشنبه کربلا

محفظه انار	محل زیارت زائران	محل زیارت زائران
محفظه انار	حضرت اعلیٰ	حضرت عید البهائم
محفظه انار	محل زیارت زائرین	محل زیارت زائرین

روز یکشنبه کربلا

روز یکشنبه کربلا

و مبدل بمحل جمع آوری اشیا و اوراق و آثار و مدارک تاریخی
 امر شد و این سه اوطاق محفظه آثار نامیده شد که بهمست

جوانمردانه جناب حاجی محمود نقصابچی بغدادی شرف
 تکمیل یافت و این توفیق شامل حال معظم له گردید و این
 تاج ابدی بر سر وی گذارده شد و یخضر برحمته من یشاوالله
 در فضل عظیم با این ترتیب نقشه و منظور حضرت عبد البهائم
 صورت وقوع و عمل بخود گرفت یعنی وعود الهی تحقق
 پذیرفت .

تفسیه عمارت شخص المانی که بین چاره و مقام اعلیٰ و کلونی
 المانی بود .

اگرچه تاریخ شهادت حضرت نقطه اولی و ساختن
 مقام اعلیٰ هر دو مشربک داستان تراژدی یک معجزه مختص
 بالذات یک در سر اخلاقی و یک مسئله عبرت انگیزی است که
 خارج از قوه بیان و قدرت بیان است ولی دانستن این
 قضایا برای متقین تاریخ و اولوالبصار خالی از اهمیت
 نیست منجمله تفسیه عمارت شخص المانی است که بین جماد
 مقام اعلیٰ و کلونی المانی ساخته شده بود و جائل و مانع
 بزرگی بود دانستنش ضروری است و انهم بقوار ذیل است
 عمارتی بود بین کوه کرمل و جلوکلی المانیها که حضرت
 عبد البهائم میخواستند از خریداری نموده خراب کنند
 که چاره باز شود . مخالفین امر و ناقصین عهد مانع از
 فروش شدند یکی از محرکین بصاحب عمارت گرفته بود
 "اسک یدک لان عبد البهائم مجبور علی ایتیاعیه بحال کثیر"
 یعنی دست نگه دار که عبد البهائم مجبور او را مبلغ زیادی
 خواهد خرید بصاحب خانه هم ذمعه غلبه نمود و فروخت
 حضرت عبد البهائم فرمودند اناتلت للاحباب لابشر بئذلك
 اترکوه سوف ینمدم فی المستقبل یعنی مانعی ندارد در

(یا ابن الروح)

" احب الاشياء عندى الانصاف لا ترغب عنه ان تكن الى راغبيا ولا تغفل منه لتكون لى
امينا وانت توفى بذلك ان تشاهد الاشياء بعينك لا بعين العباد وتعرفها
بمعرفتك لا بمعرفة احد فى البلاد فكر فى ذلك كيف ينبغى ان يكون ذلك مسن
عطيتى عليك وعنايتى لك فاجعله اهم عينيك "

(كلمات مبارکه مکنونه)

(انصاف)

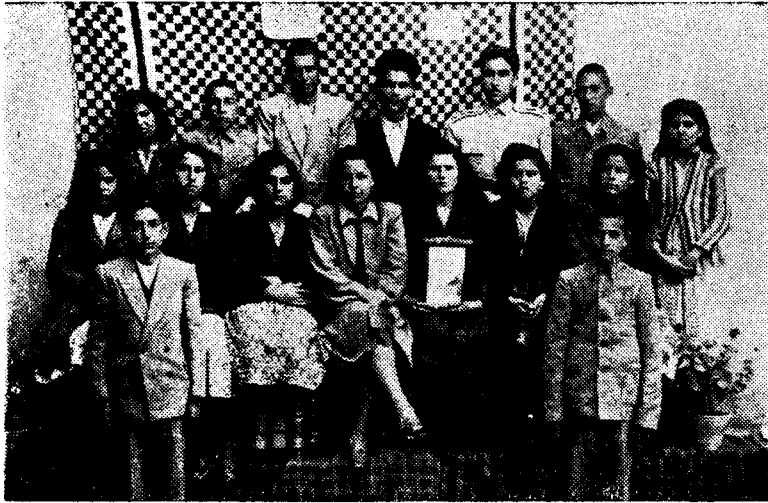
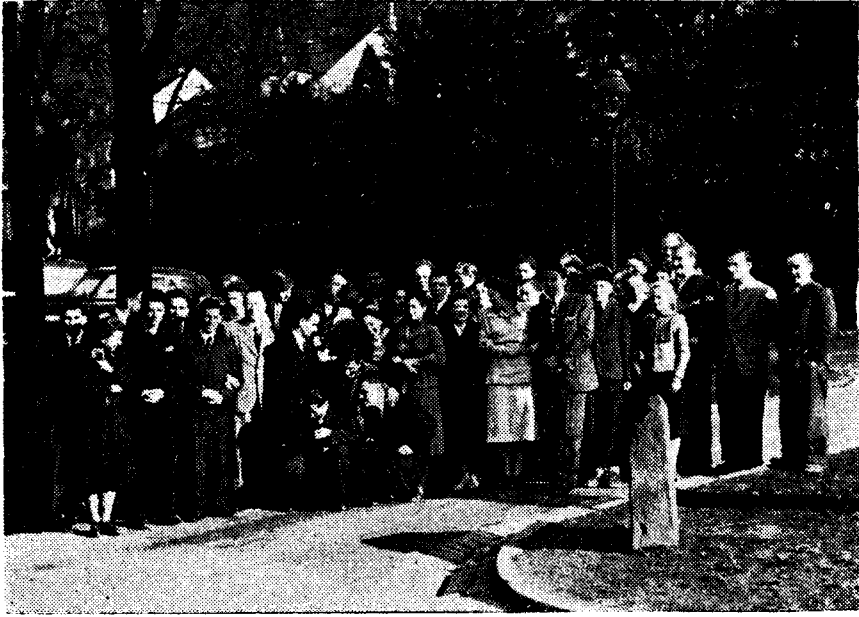
" اصحاب انصاف وعدل بر مقام اعلى ورتبه عليا قائمند . انوار بر وتقوى از آن
نفوس مشرق ولائح اميد آنکه عباد وبلاد از نور اين د و نير محروم نماسند "

(حضرت بها الله)

انصاف

منم که درگه انصاف دادگاه من است	یگانه قاضی این دادگه کلاه من است
گواه صادق من کی بود زاهد مجاز	حقیقت است که عادلترین گواه من است
رسم بچشمه حیوان زشادسراهنجات	که خضر عدق وصفا رهنمای راه من است
چه جرم رفته که قتلیم صواب بنندارند	جز اینکه عاشقم و عاشقی گناه من است
شدند قومى از ان روی افتاب پرست	که افتاب فلک عکس روی ماه من است
مه من آن مه ربا نیست و حضرت او	ولی امر خدای من واله من است
مرا چه خوفى از آشوب شهر رفتنه دهر	که حصن بندگی او بناه گناه من است
اگر چه در چمن عشق آن گلیم چو گیاه	ریاض فضل و ادب خرم از گیاه من است
ظفر همیشه نصیب قوای روحانیت	که خامه سیف و من و نظم من سپاه من است

((غلامرضا روحانی))



وظیفه ما

***** (بقلم : دکتر آلبرت شوایتزر) *****

غالباً می‌شنوم که اشخاص می‌گویند "ایکاش خیری می‌کردیم اما نقد گرفتار و مشغول هستیم که بهیچ کاری نمی‌رسیم و این عمر بدرد نمی‌خورد" چنین چیزی نمیشود که انسان میل داشته باشد بسردم خدمت بکند و فرصت آنرا نیابد زیرا برای هر فردی مقدور است که مصدر خدمتی بنسب باشد و خواهشهای روح خود را اقیانوس کند و مسلماً برای انجام خدمت با افراد بشر شخص مجبور نیست که وظائف عادی روزانه خود را بطاق نسبان گذارد. همین نوع خدمت گزاری است که من آنرا "دومین وظیفه" نام گذارده‌ام -

وقتیکه دیگران خدمتی انجام میدهند و یا محبتی ابراز میکنند نیابستی متوقع پاداش باشیم زیرا مکافات عمل خیر همان حسن رضایت و ندادی است که نفس انسان احساس میکند. تنها در راه ثواب است که نیروهای نهفته انسان بکار میافتد و تنها از اینراه است که نیکوئیهای درونی ابراز و دهند و بخشش بگیرند و بخشش دلشاد میگردند کسی که در ایسن روزگار سخت و تیره محبت ندارد و حاضر بخدمت خلق نیست در تاریکی زندگی میکند و شخصیت اخلاقی خود را از دست میدهد زیرا بهمان اندازه که از ابراز خدمت و محبت نسبت بنوع خود داری میکنیم بهمان اندازه چرخ مدنیت را از کار نگاه میداریم و حسن ابداع و ایجاد را از کار میاندازیم.

برای بیدار کردن این حس چه میتوان کرد ؟ هر قدر کار و مشغولیت روزانه ما زیاد باشد فرصت داریم روح خود را بکار انداخته حس خدمتگزاری آنرا بیدار کنیم پس بایستی بهر قدر که نقد و وسوسه و وسوسه انداز که میسر باشد بیاری - مردم بروم تا توفیق خدمت یابیم کسانی که حاضر بخدمت خلق خدا هستند همیشه مترصد فرصتند و دقیقه‌ای از آن فکر غافل نمیشوند .

بزرگترین اشکال بشر امروزی این است که چشمان خود را بسته با اطراف نظری ندارد اما اگر چشم بگشائیم خواهیم دید که نیازمند زیاد است و ما میتوانیم بهر فردی که برسم خدمتی انجام دهیم .

یکروز در قطاری مسافر بودم که زن پیر و سرحوانی در یک عندلی نزدیک بهم نشسته بودند پسر گفت تا بشم بر برسیم هوا تاریک خواهد شد زن گفت همین اندیشه من است زیرا پسر بیمار است و من کسیرا در شهر نمی‌شناسم که مرا هدایت کند پسر گفت من شهر را خوب می‌شناسم و شمارا - راهنمایی خواهم کرد و چون تدارک در اینستگاه ایستاد جوان با زن پیر از کویه خارج شدند ، شما با اندک تعمق میتوانید از این پیشرامد ها زمانه بیاد آورید .

گاه اتفاقی میافتد ما میل داریم که دیگران خدمتی بکنیم

ولی از این میترسیم که دیگران مقصود ما را درک نکنند و از زده خاطر شویم . در این دنیای پر از مشکلات بایستی جرات داشته باشیم و موانع را از جلو برداریم و بر ترس غالب آئیم زیرا اگر با عقل و تدبیر با شخص مستمند نزدیک شویم ویا کسانی را که در رنج و زحمتند درست از منظور خود واقف سازیم کمتر موجودی است که محتاج کمک نباشد و از بانی مهر و محبت سپاسگزاری نکند .

مرد میکه در شهرهای دور افتاده ویا پر جمعیت زندگی میکنند بیش از مردم دیگر محتاج محبت و خدمتند شما که نام خود را انسان میگذارید و در زمره آدمی هستید از همین امروز کمرب خدمت خلق به بندید و در هر جا که بانسانی برخوردید حاضر باشید اورا یاری کنید ^{تو} و سرور ندارد که بار بار بری را بدوش بگیرد ویا وظیفه سنگینی که کارگر انجام میدهد با او تقسیم نماید بلکه فقط با یک نظر ملاطفت آمیز کافی است که دردها ورنجهها را بنهاید .

اگر بدیده انصاف بنگریم مسرت - پیشرفت - تندرستی و هر چه که موجب رفاه ماست از دیگران بماند تراوش کرده و من شخصا چه بسیار وقایع ویش آمد هائی را بیاد دارم که دیگران مرا یاری کرده اند پس شما که در ثروت و ناز هستید و روزگار بشما لیخند زده و میزند بکوشید قسرسر خود را بدیگران پس بدیدید و مردم را از خود خرسند بسازید .

برای بخشودن و عطا کردن و دل مستمندان بدست آوردن و برای ابراز احساساتی که موجب رفع کدورت و دل تنگی افراد

شود خرد و بزرگ فرصت دارند شخصی که دارای حس ملاطفت باشد میتواند از دارائی اندک خود به بخشد و شخصی که خود بمصیبتی گرفتار آمده باسانی میتواند مصیبت زدگان را دلداری دهد ورنج دردمندان را - بکاهد .

بعضی از افرادیکه از حس رافت و محبت بشری عاری - هستند خیال میکنند چون دولت دارای دستگاها و سازمانهایی جهت مستمندان است وظیفه فردی را - از آنها ساقط کرده و تنها با دولت است که از بیکاری و فقر و بدبختی افراد بکاهد چنانچه نسبت بضعفا مهربان باشیم واز دردمندان و مستمندان - دستگیری کنیم در راه زندگی بهتر و توانا تر قدم بپیماییم و از انسانی که از انسانی راضی هستیم ویا اگر کسی ما را ازاری رسانید تنها تقاضای عفو نکرده است نسبت باو خشمگین هستیم ما ما چه بتر پیش از آنکه از ما عذر خواهی کند مقصرین را به بخشیم ویش از آنکه دست بسوی ما دراز کنند دست خویش را بقصد یاری بسوی همه دراز کنیم .

بخاطر خدمت بنیه از صفحه ۵۵

و تنی ان مرد آفت عیبی ندارد شمارا با خود همراه - میبرم . درست موقعی رسیدم که دست رئیس جمع صلح عمومی در دست مبارک حضرت عبدالجبار بود و میخواستند و ادعای کنند ویا لیخند میخواستند تا بچه را گرفته برنبر جمع صلح عمومی مرحمت نمودند که بیاد کار نگاه دارد بمحیر اینکه این شخص نگاهش برتانیچه افتاد گفت: چند عقیم این تالیچه میگویم . با یک تالیچه ناملا شبیه این دان و اتش گرفت و خانم من خیلی محزون بود از این عنایتی هر دو ما خیلی مسرور و مفتخریم .

دکتر یونس افسروخته

***** (فرزانة افسروخته) *****

تاریخ او را جناب دکتر با حضرت نیر چنین ساختند

بقیه از شماره قبل

دوش نیر بگوش یونس گفت

این امر بموقع و ناگهانی در اولین جلسه این محفل عالی نیکو بود و شوقی فراوانتر بایشان عطا نمود . . . روز بروز بر رونق جلسه می افزود و تا بید مصرحه در لوح فوقرا برای العین مشهود مساخت.

کی مرا یار و مهمان وندی

پی تاریخ او بگسره بسرو

بی ادب و اعظا درون جهمیم

علمای شیعه ساکن طهران بعضی از طلاب مدارس را - تحریک میکردند و مخصوصا باین مجلس میفرستادند و ولی آنها از جوابهای دندانشکن مبلغین مبهوت - شده و عده از خواب غفلت بیدار و موفق بتصدیق میشدند این مجلس پر شور که خود تاریخ مفصل جداگانه دارد و حکایاتی شنیدنی و شیرین در میان او راقش نهفته است چنان حقد و حسد مبهضین را تحریک کرد که دسته ها برای اضمحلالش برقرار کردند و در کچه و بازار لعنها به موشه نمودند شیخ ابوالقاسم مسئله گو معروف در سرهر گذر بلعن و طعن مشغول شد و ملا رضای واعظ همدانی مشهور که شرح حالش در تواریخ مذکور است در مجلس روضه خوانی بازار شروع به هتاک می نمود و چون اطباق جناب یونسخان مجاور مجلس روضه خوانی و این عمل او مخالف مصالح تجارتنی بود تجار جمع شده با پرداخت مقداری وجه او را از آن محل دور نمودند . سال بعد بود که همین ملا بمرض سرطان زبان در گذشت و مساده

.....

یکروز در اداره بانک قاعد خوشخبر این تلگراف بدستمان

داد یونسخان بیاید

عباس

همان روز پس از زیارت این تلگراف استعفای خود را تقدیم بانک نمود اداره بانک که احتیاج مبرمی بوجود ایشان - داشت بنای القاس و تمنا را گذارد که اگر چنانچه اینهمه شیفته مسافرتید این اداره بشما مدت یک سال مرخصی با حقوق خواهد داد بعد اگر نتوانستید برگردید استعفای خود را تقدیم نمائید . اما :

مرغ هوای عشقم در پیش چشم من

افاق دام و هستی ده روزه دانه است

آخر دویار مخالف در خانه قلبی کجا منزل تواند کرد

آنکه هوای یار در دل داشت از هر چه غیر او بود برید و

آنکه از مال و منال چشم نتوانست پوشیدن از لقای یار

محروم ماند .

پس جناب دکتور تقاضای خود را تجدید کردند رئیس بانک بناچار تقاضای ایشان را پذیرفت و در ازای خدمتی که کرده بودند مقداری نامه های تمجیدی و سفارشی و مبلغی وجه نقد تقدیم کرد .

بعد از بانزده روز از وصول تلگراف فوق جناب یونسخان بسوی محبوب دل و جان روان شدند از اینجا است که اصل خاطرات شیرین ایشان در حضور حضرت عبدالبها شروع میشود .

و دقائقی که نوشتی شرحش از توان این بنده و گنجایش این مقاله خارج و هرآنرا را مقاله جداگانه در خوراست آغاز میگردد .

عاشقان در که خوب میدانند حال حبیبی را که چه بسیار سال متوالی هیچ سال متناوب یعنی ۱ سال در محضر عبدالبهائی سرکنند می شاهد نگاههای محزون آن حضرت وقتی ناظر پیمان شکنی ناقضان عهد و زمانی مورد نظر سلطان هستی بخش و روزی در حیطه امتحان متحن حقیقی قرار گیرد و در همه حال بی غش و پاک در محیطی که در آن عقل و دین در کمینند بگذرد چگونه است البته که مغبوط اقران گردد و سرمشق عاشقان شود هیچ دریای امتحان انتتار با آن سختی و سنگینی عجیبی که بسیاری از نزدیکان و خادمان از خود گذشته اطراف حضرت مولی انوری را محو نمابود کرد با تصادم باین خادم مطیع که با قوه اطاعت و محویت می جنگید در هم شکسته و خورد میشد تا آنجا که فاتح گشت و محل اعتماد مولای جنون

سال ششم
ها
شد و دلش سرا چه رازی بی شمارش گشت و مونس شبها و روزها خطاب شد .

انقلابات ساخت اقدس . و باره اشتداد یافت و میل مبارک حضرت عبدالبها . چنین تعلق گرفت که طائفین حول باطراف منتشر شوند تا سجن عکا خلوت شود .

هر که بسمتی روانه شد جناب یونسخان هم بفکر مسافرت به پاریس و مارسیل افتادند پس از اخذ اجازه از حضرت .

عبدالبها وجود مبارک سفارشات بسیاری برای پاریس نمودند فرمودند بروولی بدان که تو خود نیروی بلکه من تو را میفرستم و جنود ملکوت ابهی با توست و بدان که اینجا خانه اصلی توست هر وقت برگشتی به همین جا خانه اصلی خود باز گرد .

جناب دکتور بسوی مارسیل شتافتند و بعد از آنکه مقاله امری مفصلی بیکی از روزنامه های مهم شهر دادند بطرف پاریس عزیمت نمودند در آنجا تا بیدات متابعه واضحا میرسید و موفقیت های کامله در در کار حاصل میشد و چون پس از دو ماه که بسوی خانه اصلی خود به حضور مبارک باز گشتند و متعجبانه از احساسات بیدات غیبی سخن راندند و عرض نمودند که نمیدانم چه بود که در هر کار تا میاب بودم احباب محترم میدانستند و اغیار گفته داریم را بجان می شنودند حتی چیزهایی میگفتند که مسن نمونده میشدم . . . حضرت عبدالبها یکبار به بلند فرمودند جناب خان چند سال است که باطاعتی ؟ عرض شد چهار سال فرمودند در این چهار سال تو میدانسی

با ناقضین و دیگر کسان و تا' بیدات مخصوصه را شنیدند
با مید واری کامل راه بیروت پیش گرفتند و از همان ابتدا
تا' بیدات غیبیه رحمانیه را شامل حال یافتند خانسه
پدریشان را در طهران توسط مادر و برادرشان فروخته
و وجهش را سال شد در تمام ادوار تحصیلی معلمین -
متعصب برایشان سخت می گرفتند و دروس خارج از توانائی
شاگردان و بایشان میدادند اینها همه با بکار بستن
دستورات مبارکه در مواقع مختلفه دست بهم داده و خود
سبب شد که عالیترین نمرات را در امتحانات اخسند
کرده بعد از پنج سال تحصیل که سالی چهارماه
تعطیلش در خدمت حضرت عبدالبها' بخد مت میگذاشت
با درجه' دکتری از دولتین فرانسه و عثمانی و نمرات عالی
بسوی محبوب دل و جان روانه شدند .

..... تا زمان آخرین وداع رسید حضرت
عبدالبها' در عدد مسافرت ببلاد غرب بودند و اراده
مبارک ان بود که جناب دکتر بایران بروند در اینجا
اگر چه حمل سوز وداع با قلم ناتوانم مشکل و محال مینماید
اما خوشوقتم که این مقاله را تقدیم عاشقان رحمن
میکنم و اتان نگفته بهتر از من میدانند که چگونه است
حال عبدی که نه سال مورد الطاف چنان معبودی
بود در کوی او میزیسته بقدر حمای عنایت ازید منیرش
اخذ میکرده و اکنون باید همه را بگذارد و شاید برای
همیشه او را ترک کند چگونه است ؟ در اینجا يك قسمت
از نوشته های ایشان را از کتاب خاطرات نه ساله نقل
میکنم و احساس حال ایشانرا بخوانندگان وا میگذارم
(بقیه در شماره آینسده)

من بتوجه داده ام و نمیدانی تواز من چه گرفته
باشد تا موقعر و چون از محبتش ایشر که یار و اغیار بایشان
میکردند عرض نمودند فرمودند بلی اینست :

خدمت به عبدالبها'

باری این وقایع و این کلمات شیرین که روح و قلب جنابش
را سقایه نمود مکرر و متتابع بود عجب نیست که اگر
بگویم این کلمات و اتفاقات دیگر هم هر دم قلب او را
بهیجان میاورد پس از نه سال انقلابات و هیجانات در
سینه هر چه غیر او بود محو کرد و بجای قلب تصویر
یوسف بهارا نشانند و آنچه بود مبدل به عبدالبها' کرد
در سینه دلم گم شده تهمت بکنم

غیر از تو کسی راه باین خانه ندارد
در اینجا است که برای مرتبه دیگر ناتوانی خرد را شرح این
وقایع عظیم ابراز داشته خوانندگان را بکتاب خاطرات نه
ساله عکا رهبری میکنم تا محقق دانند که هر که بجای
او بود شاید خودش نیز محو و نابود میشد .

صبحگاهی بغتتا حضرت عبدالبها' جناب یونسخان را
احضار فرموده و فرمودند جنابخان دیشب همه اش بفکر
تو بودم تو باید تحصیل کنی این فرمایش بغتی برای -
کسی که سی و پنج سال از عمرش میگذشت تعجب او
بود عرض شد چه تحصیلی ؟ فرمودند تحصیل طب این
فرمایش مبارک بر تعجب شان افزود و چون از مشکلات -
تحصیل برای کسی که مدتها از تحصیلات او میگذرد -
عرایض کرده اطمینان حضرت عبدالبها' را در موقعیت
ایشان و سفارشات مبارک و دستورات را هنگام روبرو شدن